

ک

حتما این نوشته را بخوانید

اول آذرماه ۸۶ شماره ۴۹۲+۳۳۲

اخطار تاریخ

اعلیحضرت بدون اتکاء به مشروعیت تداوم سلطنت و حقانیت قانون اساسی مشروطیت، یعنی در موقعیت یک شهروند، قادر به برداشتن کوچکترین گامی عملی و اقدامی مثبت و پیشرو در جهت نجات ایران نخواهند بود.

تمام تلاش های ایشان بهمان نتیجه ای خواهد رسید که در دوران عدول از سوگند سلطنت رسیده است. یعنی صفر و صفر بعلاوه بد نام، اتهام بی علاقه‌گی به نجات وطن، اوج گیری بلا های حکومت اسلامی، استحکام و ابدیت جمهوری اسلامی اتهام فریب مخالفین جمهوری اسلامی و سلطنت طلبان، خلف وعده ها و امثال آنها بخش کوچکی از دستاورد هائی است که جایگزین افتخار نجات ایران خواهد شد.

اعلیحضرت بدون اقتدار به بالهای سلطنت که قرون متمادی است مردم صدای نجاتبخش آنرا شنیده و می شناسند، همانند پرنده ای خواهند بود که بدون بال و شاهپر است، چه می تواند بکند جز دور خودش، چرخیدن و بقبقو کردن و در تشبیه اعلامیه دادن.

تشویق اعلیحضرت به رهبری مبارزه بعنوان یک شهروند بدون پشتوانه سلطنت، مهلکه ای است بسیار خطرناک و در تشبیه همان پرنده است که بالهایش را بسته و از ارتفاعی بلند بطرف زمین به خیال پرواز کردن رها می شود.

اعلیحضرت در موقعیت یک شهروند از دامنه وسیع سنت روابط مردم با شاه خارج و در چنبره روابط مردم با مردم قرار خواهند گرفت چنبره ای که تابلوی مشخص آن عدم همکاری و عدم تحویل یکدیگر تا چه رسد که مسئله رهبری باشد.

آیا در مدت ۲۸ سال گذشته کم ایرانیانی بوده اند که خواسته اند رهبری حداقل گروهی کوچک را برعهده گیرند و ناکام مانده اند؟ آیا هیچیک از آنها به قدر اعلیحضرت شخصیت علمی و آکادمی و تبحر سیاسی نداشته اند و به اندازه ایشان وطن پرست نبوده اند؟

آن چیزی که شاهان را موفق و مقتدر می سازد صفات اخلاقی، تحصیلات، قدرت بیان، مردم‌داری، شجاعت و سخاوت نیست، بطور حتم سلطنت کهن ایرانی است و اگر مشروعیت تداوم سلطنت و تصدی آنرا شاه نداشته باشد، شاه نیست و یک فرد عادی است و مردم ایران هم در رفتار با افراد رفتاری مشابه دارند که بغیر از «چو فرمان یزدان چو فرمان شاه» است.

پیشنهاد اخطار تاریخ

نظر به اینکه اعلیحضرت در موقعیت یک شهروند عادی یعنی موقعیتی که ایشان برای خود قائلند تاکنون نتوانسته اند کوچکترین گامی برای نجات ایران بردارند و سالها است فقط گفتار بی کردار کردند مرحمت و خوب هم میدانند که برآن منوال در سالهای آتی هم کاری نخواهند توانست انجام دهند، پیشنهاد می شود که لااقل مسئولیت پایان دادن به حیات سیاسی و مشروعیت تاریخی و سیاسی و اجتماعی نهاد ۲۵۰۰ ساله سلطنت ایران را برگردن نگیرند و با بازگشت به موقعیت سلطنت و تصدی آن، مشروعیت تداوم سلطنت را پیوند دهند. اگر اعلیحضرت، تمایلی به سلطنت ندارند، اگر سلطنت را منافی با حاکمیت و آزادی میدانند، اگر تحت محظورات سیاسی قراردارند و نمی توانند اعتبار سلطنت را در راه نجات ایران خرج کنند لااقل فقط مشروعیت تداوم آنرا حفظ و حراست فرمایند.

تاریخ ایران پادشاهان بد و بی حال هم داشته ولی هیچ یک به حریم مشروعیت سلطنت کهن ایران و تداوم آن تجاوزی نکرده اند.

این درخواست و پیشنهاد تاریخ، بدین معنی نیست که اگر اعلیحضرت بازگشت به سوگند سلطنت بفرمایند، این امر سبب نجات ایران خواهد شد، خیر، متأسفانه اعلیحضرت چنان پلهای اعتباری را خراب فرموده اند که بسیار کوشش ها و تلاش ها و از خود گذشتگی ها میخواید تا آب رفته به جوی باز آید ولی تاریخ، این اطمینان را میدهد که اگر روزنه ای هر قدر کوچک برای نجات ایران باز باشد، این روزنه از مسیر سلطنت باز شدنی است.

تشریح اخطاریه تاریخ

تحولات سطاسی و اجتماعی و ساخت و ساز اقتصادی هر ملتی نشاءت یافته از فرهنگ آن ملت است. فرهنگ مجموعه ای علم، دانش، ادب و معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی، ادبی، ویا باور های کهن تاریخی و باور هاس دینی و عرفی یک ملت است.

در فرهنگ ملت ها ایرانیان رهبر سیاسی کشور با پادشاه و رهبر مذهبی با آخوند اعظم است، تمام اشعار و تحریرات مفسرین ایرانی و خارجی بر بازتاب فرهنگ در امر رهبری کشور ما تاکید و تائید دارد. تحقیقات محققین خارجی بلا استثناء بر ضابطه رهبری شاه بر ملت ایران و الهی بودن این رهبری بشرح رفته است.

اعلیحضرت خودشان به پیوستگی نهاد سلطنت با فرهنگ ایران اعتقاد راسخ دارند چنانکه در سال ۱۳۸۵ در مصاحبه با وال استریت ژورنال و هیومن آو نت چنین فرموده اند:

«تصادفی نبوده است که نهاد سلطنت ۲۵ قرن در ایران بقاء داشته است و عمیقاً با تارو پود فرهنگ و سنت ایرانی ریشه دوانده است و در دنیای امروز بخوبی می تواند ایفای نقش کند»

گزارش مرکز مطالعات بین المللی

از آنجا که در تشریح اختاریه تاریخ به تحقیقات محققین خارجی اشاره شد بجاست که گزارش مرکز مطالعات بین المللی ماساچوست را هم بعنوان شاهد بیاوریم:

«اصول اعتقادی ملت ایران بر دو پایه کاملاً مشخص استوار است، یکی سنت کهن پادشاهی و دیگر مذهب تشیع است. مظهر شاهنشاهی ایران شخص پادشاه و مظهر اسلام تشیع مجتهد اعظم و وقت است و شخص ویا نیروی سومی در جامعه ایران وجود ندارد» مرکز مطالعات بین المللی ماساچوست^۱

فرهنگ ملی ما خاصه در امور رهبری ریشه ای بسیار عمیق دارد درست همانند یک درخت تنومند که شاخ و برگ و میوه آن به ملاحظه حیات ریشه آن درخت است ممکن است سر شاخه های درخت را شکست ولی وقتی ریشه باقی بود، سلامت و فعالیت درخت به آسانی باز می گردد و شروع می شود.

شورش ۵۷ با همه قدرتش توانست شاخ و برگ رژیم سلطنتی ایران را قطع کند نه ریشه آنرا و تداوم سلطنت با سوگند نهم آبان سال ۱۳۵۹ خیلی زود و با سرعتی غیر قابل تصور شروع به رشد محدود کرد.

علیحضرت رشد سریع سلطنت را علیرغم قدرت خمینی چنین تائید فرموده اند:

«سه سال پیش که مسئولیت تاریخی خود را برعهده گرفتیم از داخل کشور جز نعره ستمگران و ناله بیگناهان صدائی شنیده نمی شد، آن روز دنیا باور نمی کرد که ملت ایران بتواند سر بردارد و راه اصلی خود را بازیابد» پیام اعلیحضرت بمناسبت روز نهم آبان ۱۳۶۲ .

باتفاق نگاه کنیم که مقصود اعلیحضرت از راه اصلی چیست؟

در ابتدای همان پیام اعلیحضرت می خوانیم:

«سه سال پیش، در روز نهم آبانماه ۱۳۵۹ که پا به بیست و یکمین سال عمر خود میگذاشتم با اتکا به خدای بزرگ و همت ملت ایران و اعتقاد به قانون اساسی در برابر پرچم ایران، قرآن کریم، آگاهی و تعهد خود را نسبت به مسئولیتی تاریخی برعهده ام گذاشته است اعلام کردم و از شما خواستم که در راه نجات کشور و تحقق اراده ملی و استقرار قانون، دست در دست یکدیگر مبارزه کنیم»

بنابراین در همان تشبیه که ارائه شد، سه سال نگذشته بود که شاخ و برگ های نهاد سلطنت که بوسیله خمینی قطع شده بود بار دیگر شروع به رشد نمود ولی در کمال تاسف تاریخ و اسناد مبارزه گواهی می دهد که این بار شخص اعلیحضرت علیرغم همان سوگندی که یاد فرموده بودند نهاد

۱- من به عنوان تایپ کننده این نوشتار تاریخی از این پژوهش آگاهی نداشتم ولی در تاریخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۷ در یک ایمیل به لیست بیش از ۱۹۷۵۰ نفر نوشتیم: «ایران یا بایستی ادامه پادشاهی را انتخاب کند ویا به ولایت فقیه تن دردهد اگر نمی خواهد تداوم پادشاهی را پی بگیرد دیگر برای حذف جمهوری اسلامی تلاش نکنید.» ح-ک

سلطنت را از بن کنند و در عبارتی تمام جنایات خمینی را به کمال مطلوب او رساندند. اکنون ریشه نهاد سلطنت در مجاورت آتش بی مهری، بی عنایتی، دشمنی با شاهنشاهی ایران در حال خشک شدن است.

اخطار تاریخ به اعلیحضرت این است که اگر از تصدی سلطنت وحشت دارید، اگر از سلطنت پریشان خاطر و دگر احوال می شوید، اگر اساسا سلطنت را پدیده ای نکبت بار یافته اید، اگر محظورات سیاسی مانع از حمایت و حراست از سلطنت است و امثال اینها، تاریخ و فرهنگ ایرانی از شما می خواهد که کاری نکنید که ریشه نهاد سلطنت در این کویر سوزان دشمنی با سلطنت بکلی بسوزد؛ بگذارید ریشه نهاد سلطنت حیات سه هزار سال خود را بهر تقدیر دنبال کند.

فراموش نفرمائید که قولی تاریخی در عبارتی روشن به ملت و تاریخ ایران چنین داده اید:

«من در این مبارزه تاریخی به شما تکیه می کنم که دست خدا با ماست از تمام هوا های جوانی و خصوصی چشم پوشیده ام و جز تکیه گاه اصلی پادشاه یعنی اراده ملت چیزی نمی شناسم پیوسته در حفظ آن می کوشم. این را از تاریخ و از حوادثی آموخته ام که در عمر خود ناظر آن بوده ام» (از پیام اعلیحضرت آبان ۱۳۶۲)

هر تحولی در جامعه ایران اعم از سیاسی و اجتماعی هنگامی به ثمر و نتیجه رسیده است که حمایت رهبر سیاسی و یا رهبر دینی را بدنبال داشته باشد. مصدق اگر در ملی کردن نفت گام هائی برداشت حمایت شاهنشاه ایران را داشت، سردار سپه اگر در سوم اسفند به پیروزی رسید وفاداری او به احمد شاه بود.

رفسنجانی در سال ۱۳۶۰ خطاب به ایرانیان و شخص خمینی گفت: «اگر همه ما زنده باشیم و شما (مقصودش خمینی است) حمایت نکنید کاری از پیش نمی رود» (۱۸ شهریور ۱۳۶۰ روز خاکسپاری باهنر).

در شورش ۵۷ رهبری سنتی مذهبی با کمک غرب توانست رهبری سیاسی کشور که فرهنگ ایرانی آنرا از حقوق ثابته شاه می داند را به خود اختصاص دهد و این، یک تحول کاملا مخالف فرهنگ ایرانی حتی فرهنگ اسلامی و دینی ایرانیان است بنابراین خلاء حاصل از این تجاوز مادام که همچنان ادامه داشته باشد یعنی سلطنت ایران بلا تصدی باشد، رهبری سیاسی نجات ایران و براندازی رژیم غاصب ایران ابدا ممکن نخواهد بود و در کلامی روشن، پیروزی خمینی و شورشیان ۵۷ مرهون حرکت آنها در راستای فرهنگ دینی و مذهبی مردم بود و اکنون نیز پیروزی بر رژیم غاصب ایران فقط و فقط در شاهراه سنتی و فرهنگ رهبری شاه امکان پذیر است.

این حقیقت را بارها و بارها اعلیحضرت در مفاهیم و عبارات گوناگون تأیید کرده اند از جمله:

«در پیام های گذشته بارها اعلام کرده ام که آینده ایران فقط در سایه قانون اساسی مشروطیت تضمین است و نهاد مشروطه سلطنتی تنها نهادی است که حافظ تمامیت ارضی و داده های اجتماعی و سیاسی ملت و ایران است» (پیام ۱۱ مرداد سال ۱۳۶۳ بمناسبت مشروطیت)

چرا باید نهادی که شخص اعلیحضرت به حراست از آن سوگند فرموده اند به اراده مبارکشان قطع و ریشه آن در حال سوختن باشد؟

مگر فراموش شده است که ایشان در مصاحبه با کانال اول تلویزیون فرانسه چنین فرمودند:

«مایلم یکبار برای همیشه توضیح دهم که اگر بیش از هر چیز برای میهن من نیاز و ضرورت میرم و حیاتی به نظام پادشاهی مشروطه به عنوان بهترین و تنها راه وجود نداشت من امروز اینجا نیومدم مطمئنم تا آنجا که به مسئله رهائی کشورم از موقعیت فعلی مربوط می شود این بهترین راه حل مسائل ایران است و به ویژه باید خاطر نشان سازم که سلطنت مشروطه به همانگونه که در بسیاری دیگر کشور های جهان وجود دارد به خلاف پاره ای اظهارات نظر ها در برابر نظام های دیگر حکومتی از مد نیافتاده است، برای ایران بعنوان کشوری که شامل گروه های نژادی گوناگون است و ویژگی های آن در هرناحیه و بخش و سرزمینش تغییر میکند نهادی همچون که سقف بر سر همه سایه افکند یک نیاز میرم است این نظام امنیتی بوجود میآورد که ضامن یکپارچگی کشور است. من تصور نمیکنم در غیراز این نهاد، راهی برای نجات ایران از موقعیت کنونی وجود داشته است»

با وجود این باور های درست، اعلیحضرت نهاد سلطنت را چنان از پی زدند که شیفتگان این نهاد نمیتوانند آثاری از وجود آن پیدا کنند؛ لاجرم در برهوت انتظار و سردرگمی و نا امیدگی گم می شوند که شده اند.

آیا اعلیحضرت علاقه به نجات ایران دارند؟

تجزیه و تحلیل پیشنهاد اخطار تاریخ لازم می سازد که یک موضوع اساسی مورد نقد قرار گیرد. و آن این است که آیا اعلیحضرت حقیقتاً تمایل به نجات ایران را دارند یا خیر؟

در یک جمله می توان پاسخ این پرسش را چنین داد.

اعلیحضرت علاقه کافی و وافی برای نجات ایران را دارند ولی نه از مسیر آشنای مردم و مسیری که فرهنگ و منش ایرانی آنها می شناسد و به همین دلیل است که علاقه و تمایل ایشان به نجات ایران زیر سوال قرار می گیرد و شکل فرار از مسئولیت و بهانه به خود می گیرد!

در آخرین و تازه ترین مصاحبه ای که از اعلیحضرت در دست است، مصاحبه ایشان با رادیو صدای آمریکا است که فرموده اند:

«من می خواهم پرچمدار جنبش مردمی برای آزادی ایران باشم» و بارها و بکرات، اعلیحضرت علاقه قاطع خود را به پرچمداری مبارزه علیه رژیم غاصب جمهوری اسلامی در عبارات گوناگون و با مفاهیم هم آهنگ در مصاحبه ها اعلام فرموده اند که به مراتب مفاهیم اجرائی و اعتقادی آنها بیشتر و محکم تر از بیانات اخیرشان با صدای آمریکا است.

حتا قول دادند که دیگر اتلاف وقت نشود و مسئله رهبری را حدی و در تکلیف خودشان قرار بدهند، دریک مورد علت قبول رهبری و عدول از مقاومت از قبول رهبری را چنین فرمودند:

«هم میهنانمان به من گفتند که آقا معطل چی هستی ما احتیاج داریم که شما بیاید پشت ما را بگیرید، دیگر بیش از این صبر نکن ما از شما انتظار داریم واقعا کس دیگری نمانده.» (مصاحبه با رادیو صدای ایران)

نمی توان گفت که عامل قبول رهبری مبارزه از سوی اعلیحضرت اصرار هم میهنان داخل کشور بوده است چرا که بیانات سابق اعلیحضرت نشانگر آن است که اعلیحضرت از همان سال های نخستین قبول سلطنت خود را مکلف به رهبری مبارزه نجات کشور و بازگشت سلطنت می دانستند ولی در این هدف مقدس و میهنی نا کام و نا موفق بوده اند.

دلایلی که نشانگر اشتیاق و قبول تکلیف رهبری و نجات کشور است بسیار است و حتی بیشتر از آن است که به سر فصل های آن در سنگر اشاره شود ولی شاید اشاره به دو سه مورد کافی برای اثبات موضوع باشد.

نمونه اول:

«ما باید با استفاده ای تجربیات ۸ سال گذشته و درس گرفتن از تلاش های نا موفق اپوزیسیون و انسجام بیشتر، طرح تازه ای را به اجرا بگذاریم و زمینه را برای براندازی رژیم تروریست کنونی و استقرار قانون و دولتی که بتواند بازسازی کشور را شروع کند از هر لحاظ فراهم کنیم درحالیکه یک رژیم تروریست و حتا بی قانون، بی انصاف، بی رحم در کشور ما حکومت می کند ما ناچاریم بزور حتا با توسل به اسلحه با آن روبرو شویم، در چنین شرائطی رهبری تفاوت می کند. من به این موضوع واقفم و متاسفم که در این سال های اخیر بسیاری از مسائل از دایره توجه ما خارج شد.» (بیانات اعلیحضرت هشتم امرداد ماه ۱۳۶۶)

نمونه دوم:

«در داخل ایران هموطنان ما از هر جهتی حتا تا درگیر شدن با عوامل رژیم فدا کاری می کنند اما نمی توان از آنان انتظار داشت که مدام موجودیت خود را در اقداماتی بدون پشتوانه به خطر بیاندازند هموطنان ما از مدت ها قبل تصمیم خودشان را برای آینده کشور شان گرفته اند و نشان داده اند که میل دارند به نظامی برگردند که هم قرن ها به آن خو گرفته اند هم حافظ فرهنگ و ارزش های ملی ایرانیان است. ایرانیان داخل آنچه از دستشان بر میآید انجام می دهند اکنون نوبت ماست که به فداکاری آنها پاسخ مثبت بدهیم» (از همان مصاحبه هشتم امرداد ماه ۱۳۶۶)

غرض از ارائه نمونه ها

۱. اعلیحضرت ۸ سال تلاش مداوم برای انسجام اپوزیسیون به این حقیقت رسیدند که تلاش ها ناموفق بوده و باید طرح نو و تازه ای به اجرا بگذارند و به معنای دیگر پرونده همبستگی را بسته دانستند.
۲. برایشان مسلم و روشن بوده که رهبری در چنین شرائطی (شرائط را خود اعلیحضرت اعلام و غیر عادی بودن آنرا تصدیق فرموده اند) با رهبری که در شرائط عادی کشور نیاز به آن دارد متفاوت است.
۳. طرحی را مورد نظر داشته اند که به تشکیل دولتی که بتواند باز سازی کشور و استقرار دموکراسی و آزادی را موفق شود منتهی شود.

۴. باور داشته اند که ایرانیان بازگشت به نظامی را خواستارند که قرن ها به آن خو گرفته و حافظ فرهنگ و ارزش های ملی آنها است یعنی رژیم سلطنتی ایران و این بدان معنی است که پس از این برداشت منطقی دیگر تعقیب لاتساری گذاشتن سلطنت نه تنها بی ربط بلکه مغاز با آگاهی اعلیحضرت از خواسته مردم و ایرانیان است.
۵. ایرانیان داخل کشور در حد مقدور فداکاری و جانبازی کرده اند و اکنون نوبت ماست. بدیهی است که توجه تکلیف در بیان اعلیحضرت نخست متوجه خود ایشان و سپس متوجه دیگران است.

مراتب بالا و نشانی های بسیاری دیگر که آرشیو های مبارزه گویای آن است گواهی است مستدل که اعلیحضرت علاقه به نجات ایران را دارند ولی معهذاً همانطور که تاریخ مبارزه ایرانیان خارج از کشور نشان می دهد اعلیحضرت کوچکترین موفقیتی نداشته اند و حتا این موفقیت درحد شروع هم نبوده است.

مسیر این تحریر در این راستاست که علت عدم موفقیت اعلیحضرت را در ابعاد مبارزه بررسی نماید.

چرا رضا پهلوی موفق نخواهد شد؟

در اخطار به تاریخ این مهم مطرح شد که اعلیحضرت بدون اتکا به مشروعیت تداوم سلطنت یعنی در مقام یک شهروند عادی موفقیتی در نجات ایران نخواهند داشت.

علت این عدم موفقیت در شخص اعلیحضرت نیست بلکه در فرهنگ رهبری ما ایرانیان است که بطور وضوح رهبری کسی را جز پادشاه باور و قبول نداریم.

هر عملی برای اینکه در مسیر استقبال مردم قرارگیرد باید از موازین حکمت، سنت، سابقه، قانون و در مجموع فرهنگ ملی مردم الهام گرفته باشد. والا نقض غرض می شود.

رهبری یک شهروند ایرانی بر توده ایرانیان و در نهایت امر مهم نجات ایران از چنگال جمهوری اسلامی در فرهنگ ایرانیان بی سابقه و غیر قابل استقبال است.

رهبری سیاسی پادشاه بر ملت ایران همانند جریانی تاریخی و طبیعی است که سه هزار سال یا لاقلاً ۱۰۰ نسل از ایرانیان جریان داشته است و مردم در این جریان و با این جریان بر مشکلات کشورشان فائق آمده اند، اعلیحضرت با آنکه از نظر تنوری این جریان را قبول دارند ولی تمایلی در حرکت در مسیر آن جریان ندارد و در واقع جریانی خلاف آنرا انتخاب کرده اند.^۲

شهود بسیار

اینجا این سنوالمی تواند مطرح بشود که آیا در طول ۲۸ سال گذشته هیچ ایرانی چه در داخل و بیشتر در خارج از کشور صلاحیت رهبری ایرانیان را نداشته که با تشکیل سازمان و تشکل مخالفین

^۲ - بشدت شایع است و اسنادی در دست است که شهبانو با معرفی کسانی که در مسیر خلاف جهت امتداد پادشاهی قدم بر میدارند به شاهزاده موانعی را در این راستا در راه امتداد و تداوم شاهنشاهی فراهم آورده اند. از جمله شایع است که اعلیحضرت به همسرشان قول داده اند از این راه به آن مقام نروند و شایع است که ایشان این درخواست را پذیرفته اند. ح-ک

مبارزه عملی و اساسی با رژیم غاصب را آغاز کند؟ آیا همه این سه میلیون ایرانی خارج از کشور بی عرضه، بی غیرت، بی علاقه به وطن بوده اند؟ مسلماً خیر اسناد مبارزه نشان می دهد که بسیاری از ایرانیان خارج از کشور برای رهبری مبارزه پا به میدان گذاشته اند اشخاصی مانند علی امینی، بختیار، مدنی، دکتر گنجی، و بعد صد ها سازمان و کنگره و جبهه به منظور رهبری مبارزه علیه رژیم غاصب ایران تشکیل شد ولی دیدیم که هیچیک را مردم ایران تحویل نگرفتند و کارشان کساد و به انحلال و سکوت پایان یافت.

اگر اعلیحضرت، تحت عنوان شهروند عادی (رضا پهلوی- شاهزاده) به تشکیل سازمان ویا انتخاب افرادی مبادرت بفرمایند سرنوشتی همانند همان سازمان های ورشکسته را پیدا خواهند کرد و آن کس را که انتخاب بفرمایند، آن بیچاره با همه موقعیت و نامی که دارد سنگ روی یخ خواهد شد و خودشان هم غرق در بی اعتباری.

وعده ای که عدول نشد وانشا الله هم نخواهد شد

اعلیحضرت در سالهای قبل وعده داده اند که خدا را شکر که از آن تاکنون عدول نفرموده اند و این وعده این بود که فرمودند: «هرچه اصرار کنید من نه کسی را انتخاب می کنم و نه رهبری می نمایم» رضا پهلوی بدون اتکاء به مشروعیت تداوم سلطنت و احترام و اعتبار به حقوق سلطنت در قانون اساسی مشروطیت کسی نیست که حق رهبری ویا انتخاب رهبر را داشته باشد اگر اعلیحضرت به عنوان یک شهروند ایرانی این حق را برای خودشان قائل باشند هزاران هزار ایرانی دیگر نیز همین حق را دارند و نمیتوان در اجرای این حق قائل به تبعیض شد. لاجرم اجرای آن از سوی اعلیحضرت به عنوان یک شهروند عادی هرج و مرج موجهی بوجود می آورد که خفت و شکست آنرا از هم اکنون می توان ملاحظه کرد.

حق رهبری، حق انتخاب رهبر، انتخاب نخست وزیر، انتخاب مسئول مبارزه، فرماندار و فرمانده نیرو های مقاومت را تاریخ و فرهنگ و سنت ایرانی و قانون اساسی مشروطیت به متصدی سلطنت داده نه هیچ شهروند عادی وقتی اعلیحضرت این حقوق تاریخی که کلید نجات ایران است و در زمینه های مشروعیت های قانونی و ملی و دینی حرکت دارد تبدیل به هیچ نمایند خودشان هم تبدیل به هیچ شده اند و از هیچ، هیچکاری ساخته نیست و نه کسی به هیچ توجهی دارد و نه اعتنا و امیدی ولی مسئولیت هیچ البته که هیچ نمی شود و در جایگاه اتهام به اعلیحضرت همچنان رشد خواهد کرد.

عامل یاری دهنده

گزارشگر وال استریت ژورنال در سوم ژوئن سال ۲۰۰۶، ناسی دوولف اسمیت، عضو شورای سردبیری روزنامه مزبور گفته است:

«رضا پهلوی باید بداند که تنها نام او به عنوان فرزند محمد رضا شاه پهلوی که برای مدتی ایران را به محوری از ثبات تبدیل کرد و کشور خود را به سوی مدرنیته و شکوفائی رهنمود شد یک عامل یاری دهنده است»^۳ (کیهان لندن ۱۱۱۰)

گزارشگر وال استریت ژورنال به تاریخ ایران آشنائی لازم را نداشته است، عاملی یاری دهنده به رضا پهلوی فرزند شاهنشاه ایران بودن نیست. عامل یاری دهنده سلطنت است نه اصل و نسب، شاهنشاه ایران اگر به موفقیت های بسیار ارزنده ای دست یافت نه بدان جهت بود که فرزند رضا شاه کبیر بود بلکه بدان سبب بود که تصدی سلطنت ایران را عهده دار بود. اگر شاهنشاه ایران بر فرض نخست وزیر و یا وزیر بود آیا ایران به چنان موفقیت هائی می رسید و وحدت و تمامیت ارضی کشور مان تامین می شد؟^۴

سلطنت، عامل موفقیت شاهان چه در راستای نیکو کاری و چه در جهت های نا سازگاری است.

شاه اسماعیل صفوی در سن ۱۲ سالگی به سلطنت رسید در تاریخ شاهنشاهی ایران پادشاهان کم سن و سال زیاد بوده است در کشور سلطنتی مصر حتا طفل ۸ ساله هم به سلطنت رسید این بدان معنی است که عنوان سلطنت معجزه گر و راهنمای مشکل هاست و نه خود پادشاه.

هیچ کاری ساخته نیست

عرض شد که اعلیحضرت بعنوان شهروند عادی قادر به عمل مثبتی در راه نجات ایران نیستند و اصرار دیگران که انتظار دارند اعلیحضرت بعنوان یک شهروند عادی (شاهزاده) رهبری مبارزه را قبول بفرمایند از سر نادانی و یا نا چاری است.^۵

۱. حال فرض کنید که رضا پهلوی (شاهزاده) رهبری مخالفین جمهوری اسلامی را در خارج و داخل ایران برعهده گرفتند خوب چه خواهد کرد؟ مگر سالهای سال نیست که اعلیحضرت عملا نقش رهبری برای اتحاد مبارزین را برعهده دارند و رساله ای هم در این زمینه تنظیم و منتشر ساخته و در تمام مصاحبه ها زیر بنای هر حرکت سیاسی را

منوط به تحقق آن دانسته اند، یعنی ۲۸ سال است در انجام آنچه که بسیاری آنرا بهانه فرار از مسئولیت تلقی می کنند نا موفق بوده اند. نا گفته نماند که چند بار هم اعلیحضرت از دلمشغولی خودشان به اتحاد نیرو ها صحبت کردند که واقعیت نداشت از جمله در مصاحبه با فیگارو ۱۲ ژوئن ۲۰۰۶ که فرمودند: «مخالفان ایرانی امروز متحد هستند».

۲. چه کسانی شاهزاده رضا پهلوی را تحویل خواهند گرفت و به روابط رهبری او اعتبار خواهند داد؟ جمهوریخواهان ابداء، ابداء، شخص اعلیحضرت هم در مصاحبه با روزنامه حریت ترکیه

^۳ - بهمین دلیل است هر جا میخوانند از اعلیحضرت نام ببرند با تاکید و با قهری آمیخته به تنفر می نویسند: «رضا پهلوی فرزند آخرین شاه ایران که بدست خمینی ساقط شد» این توهین قابل پذیرش نیست. ح-ک

^۴ - در یک دوره کوتاه شخص سرسخت و یک دنده ای مثل محمد مصدق میرفت که کشور را در کام توده ای های وابسته به مسکو فرو برد و اگر مردم در روز ۲۸ مرداد از ترس جانیشان و نگرانی از اعدام های بی امان بر پا نخاسته بودند کشور به کام هیولای کومونیزم افتاده بود. ح-ک

^۵ - کو گوش شنوا، ح-ک

فرمودند که «جمهوریخواهان بعثت مخالفت با اساس سلطنت در محور همکاری و اتحاد قرار نمی گیرند». آیا سلطنت طلبان شاهزاده را تحویل خواهند گرفت؟ مسلماً خیر زیرا که شاهزاده محلی از اعراب در حقوق سیاسی کشور ما ندارد و سنت دیرینه ایران متوجه ولیعهد ویا پادشاه است و شاهزاده گان اگر اعتبار و احترامی دارند منتبع از متصدی سلطنت است.

۳. اعلیحضرت ذاتا از اقتدار قبول مسئولیت ناتوان هستند و فرار از مسئولیت بصورت یک عادت دیرینه و باطنی ایشان شده است. رهبری توأم با مسئولیت های اخلاقی، قانونی و مالی است که اعلیحضرت تحمل و امکان قبول هیچ یک از آنها را ندارند.

رهبری نیاز به امکانات مالی دارد، اعلیحضرت بنیاد میهن را تشکیل دادند و ملاحظه کردند که ایرانیان به اقدام میهن پرستانه و مردمی اعلیحضرت که زیر عنوان رضا پهلوی صورت گرفته تا چه حدی بی اعتنا بودند که بنیاد میهن ناچار به توقف شد.

۴. روحیه و تربیت طبیعت اعلیحضرت برای رهبری خلق نشده است برای پادشاهی که فاقد مسئولیت است خلق شده است. مسئولیت در رژیم سلطنتی ایران با نخست وزیر و وزرا با دولت است.

نمونه

در اینجا نمونه ای میاوریم تا ملاحظه کنید که همان کسانی که سال ها است از اعلیحضرت زیر عنوان شاهزاده رضا پهلوی رهبری مبارزه میخوانند چه طرز فکر و عملی دارند.

«مدت هاست که همه خواستار آن هستند که شاهزاده رضا پهلوی فعالیت های جدی مبارزاتی خود را آغاز کنند تا همه حضور ایشان را در صحنه احساس کنند. چرا که مهره ای هستند کار ساز.... در این روزهای حساب بحرانی اگر شاهزاده رضا پهلوی گروهی را در کنار خود قرار دهند که بتوانند یک تشکیلات سیاسی قدرتمند را ایجاد کنند بدون شک ایرانی ها قادر خواهند بود که در یک مسیر مشخص سیاسی طی طریق کنند و شاید هم مسیر تحولات را در ایران تغییر دهند» (شرفشاهی صبح ایران ۵۰۹۲)

چند روز بعد از این نوشته سیروس شرفشاهی، جنبش نجات ایران (سازمان در شرف تشکیل) در اعلامیه ای خواستار رهبری اعلیحضرت زیر عنوان شاهزاده رضا پهلوی گردید و درست همان مطالب صبح ایران را منعکس کرد و گفت که رضا پهلوی تنها مهره ای است که میتواند مبارزه رهائی بخش ایران را رهبری کند.

رادیو صدای ایران اعلامیه جنبش نجات ایران را پخش کرد اکنون به واکنش شرفشاهی به رهبری رضا پهلوی توجه کنید.

شرفشاهی در شماره ۵۱۱۰ یعنی ۱۰ روز بعد از آن سرمقاله ای که خواستار رهبری مبارزه از سوی شاهزاده شده است سخت به رادیو صدای ایران حمله و تعرض کرده که چرا بخاطر حمایت های کور کورانه یا شعار گونه از شاهزاده رضا پهلوی به مبارزات علیه حکومت تهران ضربه های سنگینی زده است.

عدول از سوگند سلطنت بوسیله اعلیحضرت آثارش محدود به عملکرد و ناموفق بودن اعلیحضرت نگردید بلکه ایرانیان خارج از کشور را به سردرگمی بزرگ سیاسی گرفتار ساخت که در کل چنین شد که نمیدانستند و نمیدانند که چه می خواهند.^۶

شاهد قضیه

گری سیک که معروف ایرانیان است از عملجات بنای جمهوری اسلامی و تحمیل آن به ملت ما است در گفتگویی با کیهان لندن می گوید:

«متأسفانه فعالان سیاسی ایران منتظر کسی هستند که بجای آنها جنبش ضد رژیم را سازمان دهی کند، او گفته است؛ مجموعه ایرانیان خارج نمیدانند چه نوع حکومتی برای آینده مناسب تر است طبیعی است که چنین وضعی به سود رژیم کنونی است و جمهوری اسلامی از این نقطه ضعف بهره برداری می کند»
(کیهان لندن ۱۱۷۸)

گری سیک درست می گوید ولی نه هرکسی، نه فعالان سیاسی تمامی فرد، فرد ملت ایران در انتظار هستند که جنبش ضد رژیم غاصب را شاه رهبری کند، نه هرکس. گری سیک خوب میداند که در طول این بیست و هشت سال صد ها بار «باصطلاح» فعالان سیاسی خواستند جنبش ضد رژیم غاصب را براه بیاندازند و آنرا رهبری کنند ولی با آنکه میخواستند ولی موفق نشدند چرا که فرهنگ ما با این مسیر ها آشنا نیست. فرهنگ ما ایرانیان برای این مقوله دو خطی ثبت و ضبط است که در جامعه ایرانی رهبر سیاسی شاه است و رهبر مذهبی آخوند اعظم است، مگر در شورش ۵۷ فعالان سیاسی شورش را تدارک دیدند یا رهبر مذهبی را آمریکائی ها و انگلیسی ها حمایت کردند و در مقابل رهبر سیاسی و سنتی ایران علم کردند.^۷ قسمتی از اظهار نظر گری سیک که گفته است: «مجموعه ایرانیان خارج نمی دانند چه نوع حکومتی برای آینده مناسب تر است...» حقیقتاً ننگی است بر پیشانی مبارزه ما، واقعیتی است بسیار تلخ که شاید هیچ مبارزه ای در جهان به اینچنین شومی و سرافکنندگی دچار نشده باشد.

سنگر در تائید اظهارات گری سیک نمیخواهد به اساسنامه و یا اعلامیه های با اصطلاح سازمان ها استناد کند که همگی درست در تائید اظهارات گری سیک است، به اینکه هیچ یک از آنها که نام فعالان سیاسی هم بر خود گذاشته اند، شهامت، شعور، و این درک را ندارند که بدانند چه نوع رژیمی را برای کشورشان میخواهند^۸ ولی شاهدهی که مایلم برایتان بیاورم از قاضی سعید است که لولهنگش را آنقدر آب کرده که خودش هم نمیتواند آنرا بلند کند. در عصر امروز نوشته است:

«جهانیان و بخصوص دولت ها بدانند که ما برای یک شخص ویژه یا یک ایدئولوژی خاص و یا یک جریان فکری و قومی و مذهبی و سیاسی نیست که فریاد می کنیم تقاضای ما این است که ما را کمک کنند تا شر اختاپوس چند دست و پای آخوندی را از سر کشور و ملتمان رفع کنیم و بعد نوع نظام و سیستم حکومتی را در یک فضای آزاد و باز به رای مردم خواهیم گذاشت تا خودشان تصمیم بگیرند»
(عصر امروز)

^۶- جانا سخن از زبان ما میگوئی. ح-ک

^۷- عامل اصلی و تدارک اصلی از سوی انگلستان و حمایت کننده های آن چین، روسیه، فرانسه و در نهایت آمریکا بود. ح-ک

^۸- تایپ کننده این برگ ها خوشبخت است اقرار کند با شهامت تمام بارها اعلام کرده است تنها راه نجات ایران از راه پادشاهی است و از اینکه نماد های سه هزارساله سنت و افتخار ایران را ریشه کن کنند نگرانی خود را اعلام داشته است. ح-ک

این فعال سیاسی خودش نمیداند که چه می خواهد، عقیده سیاسی ندارد و دنبال رهبری هم نیست فقط مترصد است که کشور های بیگانه که مسلم در راس آنها آمریکا است پول به ایشان بدهد ولی این آدم یک چیز بسیار کوچک ولی با اهمیت را نمی فهمد و آن این است که کسی ایشان و امثال ایشان را تحویل نمی گیرد و اگر میگرفت ظرف این ۲۸ سال سری را درمیان می شناختیم!

این فعال سیاسی که امروز، خودش نمیداند که چه می خواهد عقیده سیاسی اش چیست، در سالهای نخست مبارزه یعنی سالهایی که اعلیحضرت در مقام سلطنت قرار داشتند مانند امروز فکر نمیکرد، روزنامه های ایران تریبون حکایتی غیر از این نوشته ها دارد ولی با عقب نشینی و عدول اعلیحضرت از سوگند سلطنت، بند ها پاره شد همه در تحقیر سلطنت، قطع مشروعیت تداوم سلطنت سبقت گرفتند بدرستی می توان گفت که آغاز این فاجعه با شروع عقب نشینی اعلیحضرت آغاز شد تا جایی که امروز حتا طرفداری خشک و خالی هم از اعلیحضرت از سوی پاره ای از همان اشخاص که روزی احترام و موقعیت خاصی برای اعلیحضرت قائل بودند، اعتراض بردار شد.

عدم علاقه به سلطنت

اعلیحضرت ذاتا همانطور که شاهنشاه ایران اظهار نظر فرموده اند، خود دار از قبول مسئولیت هستند صرفنظر از این روحیه خاص اساسا قبول سلطنت برای ولیعهد نو جوان کار شاقی است که بندرت ولیعهد ها به رضایت و شوق و میل به آن تن داده اند. تشریفات سنگین سلطنت، رعایت آداب و رسوم، محرومیت ها و محدودیت ها که عموما با حالت جوانی و آزادگی منافات دارد عواملی است که بی میلی در قبول مسئولیت سلطنت را طبیعتا بوجود می آورد.

اینکه سیاق پادشاهی ایران چنین بوده که ولیعهد از کودکی تحت سرپرستی بزرگان کشور و گاه به دور از پایتخت تحصیل می کردند برای عادت و آمادگی به قبول مسئولیت سلطنت بوده است.

در تاریخ ایران و جهان هنگام درگذشت شاه، شخصیت های سیاسی و نظامی کشور به حمایت و هدایت ولیعهد بر میخواستند و مانع می شدند که وسوسه های مخالفین و راحت طلبان همراه ضعف و بی میلی ولیعهد مانع تداوم سلطنت گردد.^۹

در کمال تاسف در آبانماه سال ۵۹ و آنچه که بر شاهنشاه ایران رفته بود و نبود شخصیت هائی که بتوانند بر وسوسه های مخالفین سلطنت و تداوم آن شاه را یاری کنند وجود نداشت و آنها هم که وجود داشتند حتی اقداماتی هم کردند در مقابل باند مخالفین تداوم سلطنت چندان کارساز نبودند.

آرشیو سنگر نشان می دهد که مخالفین تداوم سلطنت و قبول سلطنت از سوی اعلیحضرت و نیابت سلطنت از طرف علیاحضرت بوسیله شاپور بختیار، علی امینی، دکتر نصر، رضا قطبی، علی رضائی، نهاوندی و در راس آنها شخص علیاحضرت پشتیبانی می گردید. و این پشتیبانی به اشاره سیاست آمریکا در قطع تداوم سلطنت

^۹- شوربختانه این حرکت در ایران پس از مرگ "شادروان شاهنشاه" رخ نداد و هر کدام از این بزرگان و نظامیان به گوشه ای فرو شده بودند و آنانی هم که پیش از سقوط دولت بختیار خود را با امضای یک ورقه به خمینی تسلیم کرده بودند پشتی به میهن و مردمشان کردند که نتیجه اش جز این نمی تواند باشد. ح-ک

ایران بود که هنری پرشت آنرا مطرح و برنامه مبارزه بدون شاه را جایگزین تداوم سلطنت نمود.^{۱۰}

آرشیوسنگر این برداشت را میدهد که در آبانماه سال ۵۹ هیچکس مسئولیت تاریخی و وجدانی و قانونی ولیعهد را به ایشان یاد آور نشد و همچنین بی اعتنائی به تکالیف سلطنت ویا سرسری گرفتن قبول سلطنت را بطور اساسی وجدی برایشان تشریح نکرد و به همین دلیل ولیعهد سوگند سلطنت را به عنوان یک تشریفاتی که باید انجام شود ادا فرمودند و وقتی دیگران باند مخالفین تداوم دست بکار شدند اعلیحضرت هم بسادگی از سوگند سلطنت عدول کردند.

از آنجا که اعلیحضرت در موقعیت جوانی بودند و تحت تاثیر تربیت و خواستای مادرشان قرار داشتند و در مسائل سیاسی از مادرشان الهام می گرفتند (تائید اعلیحضرت) بنابراین بطور طبیعی همکاران و مشاورین خودشان را هم از آن گروه ویا توصیه آن اشخاص انتخاب فرمودند و در نهایت چنانکه میدانیم عدول از سوگند سلطنت و سپس پی آمد های آن مسیر حرکت سیاسی اعلیحضرت را ترتیب داد.

علت اصلی عدم موفقیت حتی عدم موفقیت در شروع به وعده هائی که داده بودند این شد که اعلیحضرت از مشروعیت سلطنت که پشتوانه وعده ها بود خود را جدا ساختند و در نتیجه از قدرت آشنای ملت و اقتدار مشروع پادشاهی جدا شدند و لاجرم قدرت اجرائی هر تصمیمی در مورد نجات ایران ویا تصمیمی که ملت با آن سروکار پیدا کند از ایشان سلب گردید.

این حقیقت درک کردنی است که اعلیحضرت بدون موقعیت سلطنت وبدون اتکار به حقانیت تداوم سلطنت هیچ قدرتی ندارند، هیچ امکاناتی در اختیارشان قرار نمی گیرد، هیچ اعتباری نخواهند داشت کوچکترین محبوبیتی که توام با جاذبه سیاسی باشد ندارند. در صف مردمی عادی قرار خواهند گرفت. بطوریکه قرار گرفته اند؛ که مهرداد خوانساری گفته است: «ما چرا دنبال رضا پهلوی برویم اوست که باید به دنبال ما بیاید» نبود جاذبه سیاسی ناشی از سلطنت سبب می شود که هر دری را که بخواهند بگشایند با همه علاقه ای که دارند چون کلید سلطنت را بکار نمیبزنند محال است که در باز شود، قول و وعده میدهند که در را باز کند، پرچم مبارزه را بدست گیرند ولی آیا در بسته باکلید آشنا باز می شود یا قول و حرف و اعلامیه؟

برگشت به سوگند دشوار نیست

من کاملاً درک می کنم که برای اعلیحضرت دشوار است که به مسیر حقانیت و تداوم مشروعیت قانون اساسی مشروطیت باز گردند و مقید به سوگند یاد شده گردند ولی این ظاهر کار است، حقیقت این است که عدول اعلیحضرت از سوگند سلطنت و تصدی سلطنت عدولی نا موجه، خلاف سنت ایرانی، مغایر با حکم قانون و وصیت پدر است و در نهایت عهد شکنی است با خدا و ملت و قانون اساسی.

^۹- قطع تداوم سلطنت از زمان احمد شاه از سوی انگلستان طراحی شده بود و اگر رضا شاه را همان توده مردم که خواستار تداوم سلطنت بودند اصرار نورزیده بودند ایران در همان سال ها تداوم سلطنت را به جمهوری باخته بود. باز هم مردم خواستار این تداوم بوده اند. ح-ک

افراد، حق دارند از حق یا مالی که متعلق به آنها است اعراض کنند و یا آنرا بفروشند یا به حراجی بگذارند. حق و یا مالی که به امانت نزد کسی گذاشته شده و اعلام قبول امانت را هم کرده نه حق اعراض از امانت داری را دارد و نه حق واگذاری به غیر و یا حراج گذاشتن آن.

سلطنت نمادی است با پیشینه تاریخی ۲۵۰۰ ساله منبعث از هویت و فرهنگ ایرانیان و تائید ادیان زرتشت و اسلام، این امانت که به اعلیحضرت سپرده شده اعلیحضرت مسئول حراست و پاسداری از آن هستند، سلطنت مال شخصی ایشان نیست که از آن اعراض کنند این را می گویند «از کیسه خلیفه بخشیدن» و در اصطلاح حقوقی، فضولی نسبت به مال و یا حقی است که تعلق به فضول ندارد.

بنابراین بازگشت از طریق نا حق، نا موجه و اتهام ساز به طریق موجه و قانونی، افتخار و سربلندی و مباحثات است و موجب سرمشق دیگران.

گرچه بر تصورات اعلیحضرت وارد شده است

اعلیحضرت بارها اعلام فرمودند که ۳۰ میلیون از ایرانیان چیزی از سلطنت نمی دانند و این غیر واقع را دلیلی برای بی اهمیت ساختن سلطنت در آینده ایران بشمار آوردند.

جووانانی که بقول و خیال اعلیحضرت چیزی از سلطنت نمیدانند و اساسا در هنگام شورش ۵۷ متولد نشده بوده اند بر گور کورش کبیر بوسه های افسوس می زنند و می گویند:

«کورش ما شرمنده توئیم که با خیانت و کاهلی کشور را به دست بیگانه اندیشان بی فرهنگ سپردیم» کیهان لندن که به مراسم سالگرد کورش کبیر اشاره ای داشت نوشته است:

«۲۸ سال تمام تلاش بی وقفه حکومت اسلامی برای زدودن هویت ملی ایرانیان نتیجه ای کاملا معکوس داده است جامعه امروز ایران به ویژه نسل جوان از فرهنگ و هویت بیگانه ای که رژیم اسلامی قصد حاکم کردن آنرا دارد روی برگردانیده و بدنبال هویت ملی و باستانی خویش میگردد» (کیهان لندن ۱۱۸۱)

این شهادت بزرگ و عینی که با عکس و تصویر انتشار یافته باید اعلیحضرت را متوجه برداشت نادرست خودشان بنماید و این درک سنگین را احساس بفرمایند که مظهر هویت ملی ایران یعنی اعلیحضرت نمی توانند و نباید از بازگشت سوگند سلطنت واهمه و نگرانی هانی داشته باشند.

حفظ تداوم و مشروعیت سلطنت با عدم ایفای وظائف

پیشنهاد اخطار تاریخ درست با در نظر گرفتن روحیه اعلیحضرت تدوین شده است. عدم ایفای وظائف سلطنت واجد آن مسئولیتی نیست که اعلیحضرت در کلام و عملا قطع تداوم سلطنت را دنبال می کنند، یک مثال میتواند مسئله را کوتاه سازد.

«فرماندهی که بهر دلیل ناچار به عقب نشینی و یا عدم مبارزه با دشمن میشود اگر در حال عقب نشینی اعتقاد به حقانیت خود بکند و پرچم جنگ را برافراشته دارد، سربازان جدا شده و گریزان کم، کم به زیر پرچم جمع می شوند و عقب نشینی را تبدیل به حمله و پیشروی می کنند ولی اگر

همان فرمانده اعتقاد به حقانیت خود را باخت، و پرچم حقانیت مبارزه را به زیر خاک کرد و خودش هم بین دشمن و دوست قائل به تفرق نشد و از سربازانش خواست که به درگاه جمهوریخواهان بوسه بزنند، آنوقت فصل مسئولیت آن فرمانده فصل مشروعی می شود و امکان تبدیل عقب نشینی به پیشروی هم غیر ممکن خواهد شد.

اعلیحضرت که از قبول مسئولیت ها واهمه دارند تنها در موقعیت سلطنت است که این خواست ایشان تامین شدن قانونی است والا اوراق تاریخ را درباره مسئولیت ایشان از هم اکنون میتوان خواند که چنین است:

اتهامات و مسؤلیت های تاریخی

مطمئن هستم که اعلیحضرت نمیتوانند آثار چنین مسئولیتی را که در تاریخ نقش پررنگ و تاسف باری خواهد داشت را از هم اکنون ارزیابی بفرمایند در حالیکه ساده ترین عبارتی که در این باره در تاریخ خواهد آمد چنین است: «فرزند محمد رضا شاه پهلوی علیرغم سوگند سلطنت، قول وفاداری به تداوم سلطنت، و برخلاف وصیت پدر و با بی اعتنائی به گروه عظیم سلطنت طلبان با قصد و اراده و آگاهی کامل به تداوم سلطنت ۲۵۰۰ ساله ایران خاتمه داد» و مفسرین خواهند نوشت: «بنظر نمی رسد که بهانه حاکمیت مردم ویا دموکراسی بتواند پوشش برای بهانه ایشان باشد چرا که قرآنی مانع است و نشان می دهد که زمینه های دموکرات بودن هم چندان درباور های اساسی ایشان متبلور نیست.»

یک دموکرات در مورد نظر خود که برخلاف نص قانون و سنت ایران است ۲۰ سال بیشتر پا فشاری نمی کند و با آنکه از هموطنان میخواهد که او را قانع سازند که براه درست روی آورد هرگز تن به تجدید نظر در نظریه های خود نمی کند. اعتراف به ناکامی می نماید ولی حاضر به تجدید نظر نیست.

ناتمام....

زیرا هنوز راه ادامه دارد...

این نوشته از روی سنگر تایپ شده است زیرا خط های سنگری که بدست من رسیده بود در برخی جا ها ناخوانا و نا مشخص بود؛ چنانچه فرتور آنرا می فرستادم برخی نمی توانستند استفاده کنند.

این نوشته تاریخی است و یاد آور می شوم که در گذشته در همین راستا مطالبی نوشته ام و این نوشته واقعا جانانه از دل بسیاری از ایرانیان می گوید.

در جولای سال ۲۰۰۶ نوشتم:

اگر مشروطه هیچ نداشت این حسن را داشت که من امروز درک میکنم نباید "خفه شوم" "لال شوم" و تو میدانی که حقوق چیست...

در اول دسامبر سال ۲۰۰۶ نوشتم:

ما وظیفه داریم ایران را دوباره متولد کنیم... این باید است... همانطور که کورش، نادر شاه، رضا شاه آنرا یکبار دنیا آوردند... رنسانس ما از دوران رضا شاه آغاز شده است و این رستاخیز

مدرنیزاسیون گرچه دچار وقفه شده است همانطور که اروپا در دوران جنگ جهانی دچار وقفه شد، نبایستی ما را از میدان بدر ببرد.

ما میلیون ها ایرانی هستیم، همانطور که اروپا و آمریکا به مقصد رسیدند ما نیز پیروز خواهیم شد. ما بایستی این دوران پرخاشگری و آوارگی را به یک زندگانی شیرین که با یک خواست ملی همراه شده باشد مبدل کنیم.

ما به عنوان "مردم" بایست به این باور برسیم که قادر هستیم و میدانیم و میتوانیم انجام بدهیم. می‌خواهیم که انجام بدهیم... خواست شما خواست همه مردم ایران است.. از صمیم قلب بخواهید... پیش از رسیدن به روز آخر سال مسیحی و یا سال ایرانی با خود عهد کنید که در سال جدید آرزوی حتمی شما نجات ایران به همراه او و من باشد...

در ۸ اکتبر - ۲۰۰۴ مهر ماه ۱۷ - ۲۵۴۳ (۱۳۸۳) نوشتم:

صدائی که چند روز پیش از گلوی بهروز صوراسرافیل درآمد آنچنان رسا بود که گوش بسیاری از ایرانیان را تیز کرد. بسیاری به من توسط نامه و تلفن آگاهی دادند و نوشتند: «جانا سخن از زبان ما می‌گوید»، «صدای او می‌تواند بسیار یاری‌دهنده و امیدوار کننده باشد». بسیاری که همیشه تصورش را می‌کردم جمهوری خواه هستند به من نوشتند «حالا می‌دانیم که پادشاهی چاره درد ایران است و این ۲۵ سال به ما آموخت ما اشتباه کرده بودیم». همه اشتباه می‌کنند شاید آنانی هم که شاهزاده را راهنمایی کردند اشتباه کرده‌اند. هر کسی اشتباه می‌کند. هر اشتباهی قابل برگشت است ولی حد و شرایطی دارد.

در همان نوشتار با عنوان «هنوز هم دیر نیست» نوشتم:

هنوز دیر نیست و ما می‌توانیم؛ اگر بدانیم چه کاری بایسته است.

افرادی مثل رضا شاه بزرگ، مارتین لوتر کینگ و گاندی اشتیاق و علاقه وافری به «هدفشان» داشتند، می‌دانستند چه بایسته است بنابراین جلو افتادند و چنان هیجانی را در مردمان خود بوجود آوردند که پیروز شدند. رهبری....

ما نیاز به سازمان رهبری داریم که بتواند اشتیاق و میهن‌پرستی فوق‌العاده زیادی بین افراد ملت بجوش آورد. درست است که بسیاری بطور خودجوش به این امر می‌پردازند ولی هنوز اکثریت از امور مربوط به میهن غافل بوده و از آن فاصله می‌گیرند.

ما کار بزرگی در پیش داریم. بایستی چنان اشتیاق (Passion) عمیقی در جامعه بجوش آوریم که غلیان آن هرگز به آب ساکن تبدیل نشود. زیرا آب ساکن زود می‌گنجد. این کار میسر نیست مگر به صورت تاکتیکی و مستمر بدست افرادی که در این کار تجربه دارند.

در غیر اینصورت اگر فردا خود خمینی هم زنده شده و یا اکبر رفسنجانی راجع به دموکراسی و سکولاریسم صحبت کند دوباره رای می‌آورد و در زنده بودنش «مقبره» او صد مرتبه بیشتر مورد زیارت ملتی که به تعبد و ناآگاهی بسنده کرده قرار خواهد گرفت.

در سپتامبر ۲۰۰۷ نوشتم:

«اعلیحضرت (شاهزاده) بایستی یکبار برای همیشه یک انتخاب درست و منطقی را انجام دهند. هیچ رهبریتی بدون تائید مردم رهبر نشده است و هیچ رهبریتی از پائین به بالا نبوده است. رهبر بودن شرائطی دارد و شرائط اگر فراهم نباشد گفتار و واژه ها مثل دست به دست کردن توپ است..»

اگر ولیعهد جوان در فردای روز خروج رضا شاه فروغی را از کنار خود حذف کرده بود هرگز سلطنت در ایران دوام نمی گرفت و جمهوری همانموقع به سلسه پهلوی پایان داده بود.

این روند هرگز به مقصد نخواهد رسید مگر اینکه اعلیحضرت همراهان خود را از کجاوه نشینان به هواپیما و فضا پیما نشینان و کارکشتگان، سیاستمدارانی همچون فروغی، قوام و رامبد، های زنده و با هوش و کارآمد مبدل کنند.

این کار بسیار ضعیف است و کسانی که ایشان را تحریک و تشویق می کنند آنانی هستند که خود کارنامه و کوله بار کجی دارند و مثل همان عباس میلانی میخواهند از هم آلان در چهار گوشه ساختمانی که میخواهیم اجر، اجر آنرا بسازیم کار گذاشتن دینامیت ها را آغاز کنند. اینها می خواهند ایشان را به میدان بکشند تا یکبار برای همیشه ریشه نماد سه هزارساله تاریخ را به تباهی بکشند. چه در گذشته اینکار را بارها تکرار کرده اند هر بار از راه گروهی دیگر ولی وابسته و حمایت شده از همان مرکز اصلی وارد میدان شده اند.

ایشان تا مدتی که از کمونیست های قدیمی و از جبهه ملی های وابسته دوری نکرده اند به مقصد نخواهند رسید.

وسلام نامه تمام.»

دریغا صبح بیداری
دریغا روز هوشیاری.

ح-ک

KRK/EJD

۰۴ دسامبر ۲۰۰۷